

بررسی اندیشه‌های فلسفی در شعر بیدل دهلوی

سید عبدالحمید ضیایی*

معنی بلند من، فهم تند می‌خواهد

صید فکرم آسان نیست، کوهم و کتل دارم

شاید در نگاه نخست این پرسش به ذهن بیاید که مگر چه نسبتی بین ادبیات و فلسفه وجود دارد که می‌خواهیم در ادب فارسی به جستجوی مفاهیم فلسفی برآییم؟ پاسخ این پرسش مقدر را می‌توان به سادگی با کنکاش در تاریخ ادب فارسی کشف کرد؛ ادبیات فارسی تنها دربرگیرنده مضامین ادیبانه و شاعرانه نبوده، بلکه به دلیل وجود محدودیت‌ها و موانع تاریخی و فرهنگی در رشد و گسترش علوم عقلی، محمل مناسب و امنی برای انتقال مفاهیم فلسفی بوده است.

بسیاری از ادیبان و شاعران پارسی‌گوی، در عین حال فیلسوفان و حکیمان حاذق در علوم عقلی و خردورانه نیز بوده‌اند که از بیم تکفیرها و تهدیدها ترجیح می‌دادند مضامین عالی و دیرباب فلسفی را در قالب‌های حریرگون و همه فهم ادبی ریخته و هم مفاهیم و مقاصد خود را بیان کنند و هم از خطرات و مخاطرات بی‌شماری که در انتظار فیلسوفان بود، رهایی یابند. بسیاری از آثار ادبی و اسناد تاریخی پیشین حکایت از ترس و بیم متفکران آزاداندیش در ابراز عقاید خود دارد.

به عنوان مثال از مجموعه رسایل برمی‌آید که جمعیت اخوان‌الصفاء، در پنهان داشتن آراء حقیقی خود، اصرار شگفتی داشتند و در آغاز «رسائل» خویش به پیروان اصلی،

* مسئول خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو.

هشدار می‌دادند تا آن رسالات را در دسترس کسی قرار ندهند، مگر این‌که «آزاده و متفکر و طالب علم و دوستدار فلسفه باشد»^۱.

علاوه بر این، رهبران نهضت قمرطیان نیز در روابط درونی خویش از نوعی خطّ رمزی به نام «خط مقرمط» استفاده می‌کردند و شکل و شمایل این خط به شیوه‌ای بود که کسی، جز افراد و اعضاء اصلی نهضت، قادر به خواندن، درک و فهم آن خط نبود. همچنین در هنگام جذب یا پذیرش افراد به عضویت، سایر اعضا، فرد را سوگندهای گران می‌دادند تا رازهای درونی قمرطیان را فاش نسازد.^۲

تجربه‌ها و سرکوب‌های خونین فرقه‌ها و جریان‌ها باطن گرا، به‌اندیشمندان آموخت که جریده باید رفت و در ضمن چنین شرایطی است که حافظ از «برکناره رفتن اهل نظر» یاد می‌کند درحالی‌که «هزارگونه سخن در دهان و لب خاموش» بوده‌اند! می‌توان اشارهٔ حافظ و دیگر شاعران منتقد را به‌روزگاری ارجاع داد که اصحاب اندیشه هریک به‌تهدمتی بر سردار رفتند؛ از رافضی و زندیق و قمرطی و باطنی و دهری و اعتزالی گرفته تا حلولی و فلسفی و اتحادی و...!

مجموعهٔ این عوامل باعث شد که متفکران سرزمین ما (اعم از عارفان و فیلسوفان) با پناه گرفتن در سایه‌سار درخت کهنسال ادبیات به‌خصوص شعر، موفق به انتقال حجم عظیمی از تفکرات عرفانی و فلسفی خود گردند. همین دقیقه ما را ناگزیر می‌کند که برای کشف و استخراج بنیان‌های فلسفی و عرفانی تمدن ایرانی- اسلامی و گشودن گره‌های کور عاطفی، فکری و ملی هویت در ایران، به ادبیات بویژه آثار برجستهٔ شاعران بزرگ پارسی‌گوی رجوع کنیم.

نیک واضح است که سودجستن از اصطلاحات منطقی و فلسفی، هم معنای حضور اندیشه و تفکر نبوده و بین کار بست اصطلاحات عقلی و مفهوم اندیشه‌ورزی و عقلانیت، این‌همانی (totology) و تلازم وجود ندارد و در نقطهٔ مقابل، فراوان‌اند

۱. برای درک و دریافت این مسأله رک به: رسائل اخوان الصفا و خلان الوفا، ۱۲ جلد، بیروت، ۱۳۷۷ ق/۱۹۵۷ م.
 ۲. رک به: لوئیس، برنارد: تاریخ اسماعیلیان، ترجمهٔ فریدون بدره‌ای، تهران، ۱۳۶۲ ش؛ صص ۹۷-۱۱۳ و نیز بدوی، عبدالرحمان، مقدمه بر فضائح الباطنیة ابو‌حامد غزالی، قاهره، ۱۳۸۳ ق/۱۹۶۴ م.

شاعرانی که بی‌هیچ بهره جستن از واژگان فلسفی-منطقی، آثاری سرشار از اندیشه‌های ناب عقلانی آفریده‌اند.

یادآوری این نکته هم خالی از فایده نیست که منظور ما از اندیشه در ادبیات تحمیل عقل و یافته‌ها و بافته‌های آن در دیگر عرصه‌ها بر ادبیات نیست و در نگاهی ابتدایی می‌توان دریافت که هیچ نسبت مستقیمی بین خرد منطقی و شعر وجود ندارد، به‌عنوان مثال ارتباط «شرح منظومه ملأ هادی سبزواری» به‌همان مقدار از ادبیات و جوهر راستین شعر دور است که «الفیه ابن مالک» و «نصاب‌الصبیان ابونصر فرّاهی!»

شعر بیدل مبتنی بر قواعد زبانی رایج در خراسان قدیم بوده و امروزه مردمانی که بدان زبان گفتگو می‌کنند، زبان شعری بیدل را می‌فهمند و با ترکیبات و ساختار زبانی وی بیگانه نیستند.

آنچه مورد نظر ماست حضور «خرد جوششی» در پیکره شعر است. خردی که چون چشمه‌ساری باکره، از کوهسار زبان می‌جوشد و در شریان کلمات جریان می‌یابد، نه صنعتگری‌ها و تکلیف مالایطاق مفاهیم قلمروهای دیگر بر شعر.

بر این مبنا، خرد جوششی حاصل تأمل و مراقبه ژرف شاعر در بنیادهای هستی است که از صافی زبان عبور کرده و در حریر نرمگون عبارات دلکش خود را به مخاطبان می‌نمایاند.

نمونه ارجمند این نوع خردورزی را می‌توان در هجده رباعی خیام، غزلیات حافظ، قسمت‌هایی مهم از مثنوی، مخزن‌الاسرار نظامی بخش‌هایی از شاهنامه و... مشاهده کرد. بیدل دهلوی یکی از نمونه‌ها و الگوهای درخشان تفکر در ادب پارسی به‌شمار می‌آید. پیش از ورود به مفاهیم و مضامین فلسفی در شعر وی، اشارتی کوتاه به ویژگی‌های شعر این شاعر بزرگ خواهیم داشت.

از مهم‌ترین ویژگی‌های شعر وی می‌توان به باریک‌اندیشی، خیال‌انگیزی، به‌کارگیری ترکیبات نو، تشخیص بخشیدن به چیزهای بی‌جان، بهره‌گیری از نمادها و تلمیحات، استفاده از شیوه‌های شاعران گذشته، سادگی بیان و تازگی زبان شعری، توصیف طبیعت، بازی با کلمات و تکرار قافیه، بسامدها، حس‌آمیزی، تناقض (پارادوکس) و عرفان اشاره کرد.

به‌علاوه به‌جرات می‌توان گفت که بیشترین کاربردهای هنجارگیزانه زبانی و بلاغی را در برابر زبان معیار شعر فارسی، می‌توان در شعر بیدل، ردیابی و جستجو کرد. استفاده بیدل از عنصر تناقض را نیز (چنان‌که اشاره شد)، نباید از نظر دور داشت. تناقض بیشترین سهم را در واژه‌گزینی بیدل دارد، گرچه این تناقض در اشعار دیگر شاعران از سنایی و مولوی گرفته تا حافظ و شعرای نو پرداز ما وجود دارد، اما شعر بیدل در به‌کارگیری این شیوه، برجستگی خاصی دارد.

از تناقض‌های دلنشین شعر بیدل می‌توان به موارد زیر اشاره کرد^۱:

بدر می‌بالد مه نو، از کمین کاستن فربهی ما را ز راه پهلوی لاغر رسید^۲

*

امید عافیت از هرچه داری نذر آفت کن

ز آتش، مزرع بی‌حاصلان سیراب می‌گردد^۳

*

دست ما و دامن حیرت که در بزم وصال

عمر بگذشت و همان چشم ندیدن باز بود^۴

*

شعله‌ای بودم کنون خاک‌سترم مفت طلب سوختن عریانیم را جامه احرام کرد^۵

از دیگر خصوصیات ممتاز بیدل این است که وی یکی از مهم‌ترین شاعران ترکیب ساز است و برای درک درست از شعر بیدل، به‌ناگزیر باید با شیوه کاربرد ترکیبات وی مألوف و مأنوس بود، به‌عنوان نمونه در این بیت:

دلیل کاروان اشکم، آه سرد را مانم اثر پرداز داغم، حرف صاحب‌درد را مانم

۱. برای مطالعه مصادیق بیشتری از پارادوکس‌های بیدل ر.ک: فقیهی، حسین: بررسی ایماژهای خیالی و نقش عنصر خیال در شعر بیدل، مندرج در سایت ذیل:

<http://www.persian-language.org/Group/Article.asp?ID=270&P=21>

۲. بیدل دهلوی، میرزا عبدالقادر: کلیات بیدل، استاد خلیل الله خلیلی، فروغی، تهران، ۱۳۶۸ ه.ش، ص ۵۷۲.

۳. همان، ص ۵۷۳.

۴. همان، ص ۵۷۶.

۵. بیدل دهلوی، میرزا عبدالقادر: کلیات بیدل، استاد خلیل الله خلیلی، ص ۵۷۷.

ترکیب‌های «کاروان اشک» و «اثر پرداز داغ» ساخته ذهن و زبان خلاق بیدل است. در بیت زیر نیز ترکیبات بدیعی دیده می‌شود:

شکست رنگم و بردوش آهی می‌کشم محمل
در این دشت از ضعیفی کاه باد آورد را مانم

گرچه وی به نیکویی واقف است که زبان با تمام امکان‌ها و قابلیت‌هایش، هرگز تاب معانی بلند وی را نمی‌آورد. کلام بیدل در این باره، سخت شنیدنی است:

ای بسا معنی که از نامحرمی‌های زبان با همه شوخی، مقیم پرده‌های راز ماند

بیدل و اندیشه‌های فلسفی

به‌شهادت تاریخ ادب فارسی، پیش از بیدل نیز (چنان‌که اشاره کردیم)، کم‌نبوده‌اند شاعرانی که خود فلسفه می‌دانستند و شعرشان سرشار از مفاهیم و اندیشه‌های فلسفی است؛ عطار، سنایی و مولوی سه الگوی درخشان در این عرصه‌اند. در مثنوی مولانا، مقوله فلسفی «وحدت وجود»، دفعات متوالی و در لباس تعبیر گوناگون مورد بحث و ارزیابی قرار گرفته است.

تفاوت بحث در این‌جاست که مولانا کوشیده است حتی‌الامکان در تبیین مفاهیم و حقیقت‌های فلسفی، معنی را فدای لفظ نکند و مخاطبانش را در پیچ و خم اشارات و عبارات غامض و دور از ذهن، سرگردان رها نسازد. اما در شعر بیدل، در نگاه نخست به‌نظر می‌رسد که، وی چندان مشتاق آراستن زبان شعر خویش به «زیورهای مضامین نایاب و معنی بیگانه» بوده است که این وسواس، در برخی موارد، مایه کاستی فصاحت و صراحت شعر وی گردیده و آن را به‌هزار توی سرگردانی و ابهام رهنمون شده است. حتی دکتر شفیع کدکنی که هم خود شاعری تواناست و هم شعری را که دارای خرد جوششی و جوهره شعری باشد به‌نیکوی می‌شناسد، درباره شعر بیدل بر این باور است:

در عین حال که بودیسم و هندویسم، تأثیر انکار ناپذیری بر شعر و اندیشه بیدل داشته، اما در نهایت، شهود و استنتاجات عرفانی و پیش وی، مبتنی بر آموزه‌های عرفان توحیدی است نه «همه خدا انگاری» و نظام چند خدایی شرقی.

”یکی از خصوصیات شعر بیدل، که زبان او را بیشتر مبهم و پیچیده ساخته، نوع ترکیبات و بافت‌های خاصی است که وی در شعر خویش استخدام کرده و با سیستم طبیعی و محور همنشینی زبان فارسی چندان سازگار نیست“^۱.

البته از نظر منتقدان بیدل، هیچ‌یک از این نقدها به معنی غفلت از اندیشه‌های ژرف و عمیق وی نیست، اما بر این باورند که صرف ژرف‌اندیشی و وجود جهان‌بینی فلسفی-عرفانی نمی‌تواند حجتی موجّه بر پیچیدگی زبان شعر باشد. ایجاد توازن بین کمال فرم اثر هنری و دریافته‌های عقلانی و به عبارت دیگر تشخیص بخشیدن به یافته‌های عقلی و روایت شاعرانه آن، مهم‌ترین وظیفه بیدل بوده که چندان بدان نپرداخته است. بیان عمیق‌ترین حرف‌ها در قالب ساده‌ترین واژگان، آن هم با زبانی صمیمی و صریح، در دیوان بیدل کمتر مشاهده می‌شود و اتفاقاً برعکس، وی پیوسته بر پیله پیچیدگی و حیرت تنیده است!

حتی زنده یاد سید حسن حسینی هم که از شیفتگان و ناقدان بیدل بود در تبیین معنای بیتی از بیدل «حیرت دمیده‌ام گل داغم بهانه‌ایست/طاووس جلوه‌زار تو آینه خانه‌ایست» یک فصل از کتاب خود بیدل، سپهری و سبک هندی را به آن اختصاص داده، در پایان با اعتراف به ناگشوده ماندن معنای دقیق و معرفت‌آفرین این بیت (و ابیات مشابه) چنین آورده است:

۱. شفیع کدکنی، محمد رضا: ”بیدل دهلوی“، مجله هنر و مردم، دوره ۷، ش ۷۵-۷۴، آذر و دی ۱۳۴۷ ه.ش، صص ۵۱-۴۳.

۲. به عنوان نمونه در غزل زیر بیدل یکی از شاهکارهای خرد جوششی را آورده است:

| | |
|--------------------------------------|--|
| آن‌که از بوی بهارش رنگ امکان ریختند | گرد راهش جوش زد آثار اعیان ریختند |
| شاهد بزم خیالش تا درک طرف نقاب | آرزوها شش جهت یک چشم حیران ریختند |
| تا دم کیفیت مجنون او آمد به یاد | سینه چاکان ازل صبح از گریبان ریختند |
| از حضور معنی‌اش بی‌پرده شد اسرار ذات | وز ظهور جسم او آینه جان ریختند |
| نام او بردند اسمای قدم آمد به عرض | از لب او دم زدند آیات قرآن ریختند |
| از جمالش صورت علم ازل بستند نقش | وز کمالش معنی تحقیق انسان ریختند |
| غیر ذاتش نیست بیدل در خیال آباد صنع | هر چه این بستند نقش و هر قدر آن ریختند |

”در پایان این مبحث ذکر این نکته ضروری است که ابیاتی از این قبیل که درکشان نیازمند شرح و تفصیل فراوان است، علی‌رغم جاذبه و رمزآلودگی‌های دلنشینی که دارند، از دید ما مصداق شعر کامل و ایده‌آل محسوب نمی‌شود و اختصاص این فصل به شرح این بیت نباید برای خواننده این توهم را پیش آورد که ایجاز و تمثیل فشرده‌ای به این شکل، غایت و مطلوب ذوق شعری ماست“^۱.

بیدل تمایز چندانی بین هستی و نیستی نمی‌بیند، در نگره وی، نیستی، روی دیگر سکه هستی است و دلکش‌ترین و هوش‌رباترین فصل کتاب هستی، مقوله نیستی است.

نکته‌ای که - جسارتاً - در نقد کلام این بزرگان باید ذکر شود این است که پیچیدگی شعر بیدل نه تنها مبین ضعف بیان و عدم اعتنای وی به موازین طبیعی زبان نبوده، بلکه ریشه در کمال صور خیال و سحرآمیزی شعر وی دارد. شاید خود بیدل به این نکته وقوف یافته

بود که کسی نمی‌تواند به آسانی کلام و کمال شعر وی را دریابد که می‌سرود:
غیر ما، کیست حرف ما شنود؟ گفت و گوی زبان لال خودیم

اندیشه پیچیده بیدل و معانی بلند و زبان فرسای بی‌شک به بیانی تازه و متفاوت محتاج بود و بیدل به ناگزیر و با کاربست عالی‌ترین صورت‌های خیال، کوشیده است تا جامه‌ای از جنس کلمات بر تن اندیشه‌های سهمگین خود بپوشاند و به زعم نگارنده، در این کار توفیقی به سزا یافته است. گرچه بیدل به خوبی می‌دانست که زبان، با معانی بلند بیگانه و نامحرم است:

ای بسا معنی که از نامحرمی‌های زبان با همه شوخی مقیم پرده‌های راز ماند
شاید گناه از آشنایی اندک ما با اندیشه‌های بلند فلسفی و عرفانی بیدل باشد، نه تعقید و تنافر و ضعف شعر بیدل. به قول خود وی:
مشق معنی‌ام، بیدل! بر طبایع آسان نیست سر فرو نمی‌آرد، فکر من به هر زانو

۱. حسینی، حسن: بیدل، سپهری و سبک هندی، نشر سروش، تهران، چاپ دوم ۱۳۷۶ ه.ش، ص ۱۲۹.

در عرصه ارتباط ارگانیک لفظ و معنا نیز، تصاویر ذهنی بیدل، به هیچ وجه ساده و سهل نیست، بلکه آفرینش‌های هنری وی همچون جهان هستی، اسرارآلود و چنان‌که خود می‌گوید، «رستاخیز واژه‌ها» و «غلغله صور معانی» است.

از سوی دیگر از این نکته نیز نباید غفلت ورزید که شعر بیدل مبتنی بر قواعد زبانی رایج در خراسان قدیم بوده و امروزه مردمانی که بدان زبان گفتگو می‌کنند، زبان شعری بیدل را می‌فهمند و با ترکیبات و ساختار زبانی وی بیگانه نیستند.

مفهوم عدم در شعر بیدل

از مفاهیم فلسفی پرکاربرد در شعر بیدل می‌توان به دو مفهوم «هستی» و «عدم» اشاره کرد. برخلاف بسیاری از شاعران که به کاربرد ادبی و آرایه‌وار این دو واژه اکتفا کرده‌اند، بیدل با چیره‌دستی و تسلط تمام بر معانی فلسفی و مباحث مرتبط با عدم و هستی به شرح و بسط شاعرانه و فیلسوفانه این مفاهیم پرداخته و حیرانی‌های خود را در آینه زار شگفت این دو مفهوم به تماشا نشسته است:

هستی همان عدم بود، نی کیفی ونه کم بود

در هر لب و دهانی، من داشته است او بی

به جرات می‌توان گفت که هستی و نیستی «عدم» بیش از هر شاعر دیگر و در بالاترین سطح در شعر بیدل نمود یافته است.

علاوه بر این، عبارات و واژگان هم خانواده این دو مفهوم، نظیر فنا، محو، وجود، بودن، نبودن، ذوب، غرق، کشته، زنده و اصطلاحات مترادف دیگر به وفور در شعر بیدل دیده می‌شود و تمامی این مصطلحات به نحوی با مفهوم هستی و نیستی در ترابط و گفتگو می‌باشد.

همواره در بحث هستی و نیستی، بیدل با بی‌اعتنایی به هر دو مفهوم ما را راهنمایی می‌کند که با عبور از هستی و عدم به‌وادی دیگری برسیم که خود آن را «فطرت» می‌نامد عجیب نیست اگر بیدل را «شاعر فطرت و فکرت» بنامیم:

شکوه فطرتم فرش است هر جا می‌روی بیدل

ز هستی تا عدم کی سایه افکنده‌ست شمشادم

هستی و نیستی در نگاه بیدل شبیه لباسی است که به‌رغم زیبایی و شگفتی زایی‌اش، به‌زودی مندرس خواهد شد و آدمی باید در جستجوی خرقره‌ای دیگر برآید که هرگز رنگ اندراس و کهنگی نگیرد و تغییر نپذیرد. در نگاه بیدل آن خرقره کهن، چیزی جز جامه فطرت نیست.

بیدل! لباس هستی تا کی شود حجابت؟ ای غره‌تعیّن! آن «خرقره کهن» کو؟
بیدل تمایز چندانی بین هستی و نیستی نمی‌بیند، در نگره وی، نیستی، روی دیگر سکه هستی است و دلکش‌ترین و هوش‌رباترین فصل کتاب هستی، مقوله نیستی است.
باده هستی که دُردش وهم و صافش نیستی ست

چون سحر گر اعتدالش دیده‌ای، خمیازه است

تمثیل جوهر^۱ و آئینه را نیز بیدل در باب عدم و وجود ذکر کرده است:

بیدل! اظهار کمال محو نقصان بوده است

تا شکست آئینه، عرض جوهرم آمد به‌یاد

یکی از رباعیات فلسفی بیدل مشتمل بر جمله به‌سوفیست‌ها و منکران عالم عینی است؛ بیدل برخلاف سوفسطاییان و برای مرز گذاشتن بین تلقی خود از عدم با وهم سوفسطایی، عالم را دارای حقیقتی دانسته که با شهود، قابل رهیابی و شناخت است:

سوفسطایی که از خرد بی‌خبر است گوید عالم تخیلی سربسر است

آری عالم همین خیال است ولی جاوید در او حقیقتی جلوه‌گر است

وحدت وجود و وحدت شهود در شعر بیدل

نظریه «وحدت وجود» را می‌توان محور عرفان نظری به‌شمار آورد که توسط ابن عربی و پیروانش ایضاح و تبیین شد. این نظریه عرفانی، شامل روایت‌های متنوع و متعددی گردید در این مقال آنچه مورد بحث ماست روایت عرفانی این نظریه می‌باشد که در شعر بیدل نیز مورد استفاده و استناد واقع شده است.

در میان مسلمانان وحدت وجود به‌چهار گونه مطرح شده است:

۱. منظور از جوهر، اشاره به ماده‌ای است که به‌پشت شیشه می‌ماند تا خاصیت آیینگی یابد. تا وقتی که آئینه سالم است، جوهر آن، قابل رؤیت نیست، چرا که آئینه به‌جای نمایش جوهر، بازتاب دهنده تمثال مخاطب خویش است. شکستن و تکه تکه شدن آئینه، باعث نمایان شدن جوهرها خواهد شد، در باب آدمی نیز این نکته صادق است.

الف) وحدت وجود به مثابه وحدت شهود (که از ناحیه عرفای متوسط بیان شده و کسی نیز چندان متعرض آن نشده است) براساس این تلقی، ذات حق وجود لایتناهی بوده و عارف با رؤیت عظمت حق، موجودات متناهی را در برابر او هیچ و غیرقابل اعتنا می‌بیند، در واقع نامی که عارفان به این روایت از وحدت وجود داده‌اند، وحدت مشهود و موجود است، نه وحدت وجود.

ب) مساوی و مساوق بودن تمام عالم با خدا که در این تقریر، ذات احدیت به صورت مجرد از مظاهر متحقق نبوده و مجموع عالم ظاهری است. حکیمان و عارفان بزرگ این نظریه را به «جهله صوفیه» نسبت داده و به تکذیب و تکفیر قایلان پرداخته‌اند. به عنوان نمونه ملّا صدرا این قول را کفر آشکار دانسته است.^۱

ج) وحدت تشکیکی وجود: براساس این روایت، حقیقت وجود واحد، صاحب مراتب است یک مرتبه از آن حقیقت واجب است و مرتبه دیگر ممکن. این تقریر از وحدت وجود را می‌توان در آرای اولیه صدرالمتألهین شیرازی که مبتنی بر فهم اصالت وجود است جستجو کرد.

د) تحلیل خاص عرفا که صدرالمتألهین بعدها آن را در مجلدات دیگر کتاب اسفار بیان نمود^۲ (همان نظریه‌ای که توسط ابن عربی و پیروانش نیز تبیین شد). براساس این نظریه وجود از جمیع جهات بسیط و واحد بوده و کثرت طولی و عرضی در او راه ندارد. این حقیقت واحد، خداست و غیر او وجود نیست، بلکه هرچه هست صرفاً وجود نما (نمود) است. می‌توان نظریه «تجلی» را که در صدر تبیین کثرات ظاهری و رابطه آن‌ها با خداوند و تحلیل مراحل و مراتب تجلی ذات الهی است، مبتنی بر همین روایت محسوب کرد.^۳

۱ صدرالدین شیرازی، محمد: الاسفار الاربعه، منشورات مصطفوی، قم، ج ۲، ص ۳۴۵.

۲ ر.ک: اسفار، ج ۲، صص ۳۴۷-۲۸۶.

۳ برای مطالعه بیشتر در این باب ر.ک. به: شرح رساله المشاعر به تصحیح سید جلال‌الدین آشتیانی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۶ ه.ش، صص ۴۱-۳۵، شرح مقدمه قیصری، سید جلال‌الدین آشتیانی، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۵ ه.ش، صص ۴۱-۱۳۹؛ مهر تابان، سید محمد حسین حسینی طهرانی، تهران، انتشارات باقرالعلوم، بی تا، صص ۴۸-۱۲۱.

بیدل را می‌توان یکی از پرسشگران و باورمندان به عقیده وحدت وجود (طبق روایت چهارم) به‌شمار آورد. وی با ظرافت و دقتی تحسین برانگیز در اشعار خود به بررسی وجوه مغایرت و تفاوت‌های وحدت وجود و وحدت شهود پرداخته و با نگاهی نو، اختلاف دیرینه و ظاهری بین این دو مفهوم را قابل حل و رفع می‌شمارد. تاثیر پذیری بیدل از اندیشه وحدت وجودی ابن عربی انکار ناپذیر است.^۱ بسیاری از مثال‌هایی که در تبیین اندیشه وحدت وجود در دیوان بیدل آمده است پیش از وی در کلام فلاسفه و صوفیان مسلمان و غیرمسلمان ذکر گردیده، اما بیدل با مهارت و خلاقیتی اعجاز‌آمیز، به قول خود «حبابی را، لباس بحر» پوشانده است. از جمله تمثیل‌هایی که در شعر بیدل برای تبیین مبحث وحدت وجود به کار رفته می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

یک نقاش و چندین تابلوی هنری^۲

دانه و خوشه: که کثرت دانه‌ها در خوشه‌ای واحد مجموع می‌شود^۳

دریا و امواج^۴

دریا و حباب^۵

انسان تنها و خیال^۶

تصویر در آب^۷

گوهر و آب^۸

شگفت این‌که وی در یکی از رباعیات خود، خلاف آمد دیگر گفتارها و باورهای خود، به نقد وحدت پرداخته است:

۱. ر.ک: زرین کوب بروجردی، عبدالحسین: با کاروان حله، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ص ۳۱۰
۲. جوش اشیا اشتباه ذات بی‌همتاش نیست کثرت صورت غبار وحدت نقاش نیست
۳. عالم کثرت، طلسم اعتبار وحدت است خوشه‌ها آینه دار شوخی یک دانه‌اند
۴. اگر موجیم، اگر بحریم و گر آبیم با گوهر دویی نقشی نمی‌بندد که ما را از تو وا دارد
۵. سرمایه حباب به‌غیر از محیط نیست آب تو آب ما و هوایت هوای ما
۶. جهان گل کردن یکتایی اوست ندارد شخص تنها جز خیالات
۷. وحدت از خودداری ما تهمت‌آلود دویی‌ست عکس در آب است تا استاده‌ای بیرون آب
۸. محیط و گوهر و آب و حباب و موج یکی‌ست تو از عمی بی تشخیص این و آن شده‌ای

وحدت هرچند خلوت اسراری است چون وانگردد، عالم بیکاری است
 من واله کترتم، که دلدار مرا با من سودای کوچه و بازاری است
 بیدل در سلوک خاضعانه خویش و با عبور از وحدت و کثرت، از فنای مطلق
 سر درمی آورد:

نه وحدت سراپیم، نه کثرت نوایم فنایم فنایم، فنایم فنایم
 و چه قناعت شگفتی در این عبور نصیب بیدل می شود!
 قانع به جام وهمیم، از بزم نیستی کاش قسمت کنند بر ما، از یک حباب، نیمی
 و در نتیجه همین قناعت است که به مرتبه عظیم تحیر در جمال بی مثال معشوق
 می رسد:

شاید گلی ز عالم دیدار بشکفد تا چشم دارم، آینه خواهم گریستن
 آشنایی زدایی و هنجار شکنی در شعر بیدل دست به دست هم می دهد و سفری
 مستمر و مداوم از وحدت به کثرت و بالعکس را در لباس زیبای شعر، فراچشم مخاطبان
 می نهد.

یکی دیگر از اندیشه های مطرح در اشعار بیدل، بیان راهی به راهی است. افلاطون
 در کتاب جمهوریت، تمثیل غاری را فراروی مخاطبان می نهد که مردمان در آن محبوس
 بوده و در تعلق غار زیسته اند و پا و گردن آنان به زنجیر بسته شده به طوری که از جای
 خود حرکت نمی توانند کرد و جز پیش چشم خود به سوی دیگری هم نظر نمی توانند
 افکنند، زیرا زنجیر نمی گذارد که آنان سر خود را به عقب برگردانند... الی آخر!
 بیدل در یکی از غزلیات دل انگیز خود راه برون رفت از غار و مثل افلاطونی را
 چنین مطرح می کند:

چو شمع یک مژه واکن ز پرده مست برون آ
 بگیر پنبه ز مینا، قدح به دست برون آ
 نمرده چند شوی خشت خاکدان تعلق؟
 دمی جنون کن وزین دخمه های پست برون آ

۱. برای تفصیل در باب تمثیل غار و مثل ر.ک: افلاطون: جمهوری، ترجمه فواد روحانی، صص ۷-۳۹۴.

جهان رنگ چه دارد بجز غبار فسردهن؟

نیاز سنگ کن این شیشه از شکست برون آ

در ادامه همین غزل بیدل مجدداً به بحث عدم و وجود پرداخته و آن را غبار خیال

می‌شمارد:

امید یأس وجود و عدم غبار خیال است

از آن چه نیست مخور غم از آن چه هست برون آ

مباش محو کمان خانه فریب، چو بیدل

خدنگ ناز شکاری، ز قید شست برون آ

مفهوم «هیچ» در شعر بیدل

یکی از واژه‌های پرکاربرد و کلیدی در شعر بیدل واژه «هیچ» است. به طور کلی این واژه در نظریه‌های عرفانی، کاربرد معنایی دوگانه‌ای داشته است: هیچ در معنای عدم یا نیستی و هیچ در پوچی و بیهودگی. در معنای نخست، مفهوم «هیچ» مساوق و مساوی است با نیستی سالک در نفس خویش و نیل به وجود مطلق. اما در دومین معنا، مفهوم «هیچ» با معنای و مفاهیمی از قبیل بی‌معنایی، پوچی محض و خلأ، مترادف می‌باشد. معنای دیگری که عارفان از این اصطلاح اراده کرده‌اند تهی‌وارگی و خالی شدن از توهمات «هست و نیست» و رهایی از تعلقات «نفس اماره» است که می‌توان آن را هیچ‌انگاری عرفانی نامید. نگاه بیدل به مفهوم هیچ، نگاهی پارادوکسیکال و چندجانبه است وی در پاره‌ای از ابیات، واژه «هیچ» را در معنای «نستی محض» به کار برده و در دیگر ابیات برخلاف این رویکرد، نوعی تلقی مثبت و نگرش عرفانی به آن داشته است. به عنوان مثال وی در بیت زیر هیچ را به معنای نیستی محض به کار برده است:

جان هیچ و جسد هیچ و نفس هیچ و بقا هیچ

ای هستی تو ننگ عدم تا به کجا هیچ

و نیز در این بیت:

منزل عدم و جاده نفس، ما همه رهرو رنج عبثی می‌کشد این قافله با هیچ

اما در بیت زیر بیدل، هیچ را به معنای نگاه مثبت عرفانی و وحدت وجود (یا وجود

مطلق) استفاده نموده است:

ما را چه خیال است به آن جلوه رسیدن او هستی و ما نیستی، او جمله و ما هیچ
برمبنای نگاه بیدل در بیت مذکور، آدمی نماد و نمودی از عدم «هیچ» است که در
نهایت سلوک، خواستار آن است که نیستی را در نفس آن هستی کل، به شکلی تازه و
فناناپذیر از هستی بدل کند. در بیت دل‌انگیز دیگری، بیدل این «هیچ» یا نیستی را فارغ
و جدا از توصل به وجود مطلق، «زیر و بم وهم» می‌نامد:

زیر و بم وهم است چه گفتن، چه شنیدن طوفان صداییم در این ساز و صدا هیچ
برخلاف تعاریف فلسفی، مفهوم عدم در شعر بیدل واجد مکان است و گذرگاه
سالک به سوی معشوق:

بر امید آن که یاییم از دهان او نشان موی خود را جانب ملک عدم داریم ما
وی عدم را ظلمت آبادی می‌داند که باید به جستجوی آن برخیزد:
زان دهان بی‌نشان بوی سراغی برده‌ام تا قیامت بایدم راه عدم پرسید و رفت

مقولهٔ حیرت در اندیشهٔ بیدل

حیرت به‌مثابه مفهومی عرفانی-فلسفی، نقش و جایگاه مهمی در تفکر و شعر بیدل دارد
و بسامد بالایی را در شعر وی به‌خود اختصاص داده است. یکی از نمادها و
اصطلاحات متناظر با حیرت در شعر بیدل آینه است. او چندان به آینه و کاربست آن
در شعر خود الفت داشته که وی را «شاعر آینه‌ها» نامیده‌اند. ترکیباتی از قبیل آینه
خانه، آب آینه، آینه‌خو، آینه‌گری، آینه‌پرداز، آینهٔ آغوش، آینه‌داری، جوهر آینه، صیقل
آینه، خانهٔ آینه، آینهٔ حسن، غبار آینه، خیال آینه، تمثال آینه و... تنها بخشی از
آینه‌پردازی‌های ادبی و فکری بیدل دهلوی به‌شمار می‌رود:

از حیرت دل بند نقاب تو گشودیم آینه‌گری کار کمی نیست در اینجا

و یا:

آینه می‌دمد ز سرپای من هنوز برق تحیرم چه شد از خویش رفته‌ام
بسیاری از مفاهیم فلسفی دیگر نیز در شعر بیدل به‌کار رفته است که پرداختن
به‌آن‌ها در حوصلهٔ این مقال و مجال نیست. فقط به‌دو نکتهٔ مهم که هر یک می‌تواند
محور پژوهشی ارزشمند دربارهٔ بیدل و اندیشهٔ وی باشد اشاره می‌کنیم:

۱. بخشی از اندیشه‌های فلسفی-عرفانی بیدل در دو مثنوی «عرفان» و «محیط اعظم» تبیین شده است. حتی در نگرشی اجمالی به این دو اثر نیز می‌توان به شباهت‌ها و مقارنت‌های فراوان اندیشه‌های بیدل با آرای محی‌الدین ابن عربی (عارف مراکشی) دست یافت، اگرچه مقام علمی و فکری بیدل چندان رفیع است که حتی آثار مذکور نیز وجوه متمایز نظام اندیشگی وی با دیگر اندیشمندان را نشان می‌دهد. با این همه بیشترین شباهت‌های فکری بیدل و ابن عربی را می‌توان در این دو اثر جستجو کرد.

۲. اثرپذیری بیدل از آیین‌ها و ادیان هند به‌ویژه بودیسم و هندویسم نیز، هم چشمگیر است و هم شایسته تأمل و بررسی بیشتر: بیدل در شهر پتنه (پتنا) - زادگاه بودا - به دنیا آمد و کمترین دلیل برای اثبات آشنایی وی با اندیشه بودا، قرابت اقلیمی و جغرافیایی است. اما قرابت معنوی و روحانی خاصی نیز بین اندیشه‌های بیدل و بودا وجود دارد که کمتر به آن اشاره شده است.

بودا و به‌طور کلی مکتب بودیسم گرچه با فلسفه چندان انس و الفتی ندارد، در عین حال مبتنی بر یک سلسله آموزه‌های فلسفی-عرفانی علمی بوده که دقت منطقی و نظم فلسفی خاصی بر آن حاکم است. ساختار استنتاجی و علی نظام فکری بودیسم، دلیلی بر این مدعاست.

در شعر بیدل مفاهیم عرفانی-فلسفی فراوانی دیده می‌شود که مناسبتی تام با اندیشه‌های بودایی و هندویی دارد. بر مبنای تعالیم مندرج و مکتوب در نظام فلسفی جوگیان هند، امکان نیل به ذات مطلق از شش جهت معرفی و توصیف شده است. این شش جهت عبارتند از:

اشتغال به حبس نفس، ضبط حواس یا تجرد از عالم محسوسات، تفکر و مراقبه، تمرکز نیروی معنوی، حصول یقین و نهایتاً امحای کامل در ذات مطلق. در شعر بیدل ترکیب شش جهت بارها به کار رفته است:

قفس از شش جهت باز است، اما ساز وحشت کو؟

من و آن بی‌پر و بالی که نتوان کرد آزادم

و یا:

شش جهت راه من، از گرد تظلم بسته شد

بر در دل می‌برم از مطلب نایاب، داد

بعید است که مقصود بیدل صرفاً اشاره به شش جهت جغرافیایی باشد و پس
زمینه‌های متافیزیکی را مورد غفلت قرار داده باشد. یا با دقت در این بیت:

شش جهت مطلع خورشید وسیه روزی چند

سایه پرورد قفای مژده خفاشند

می‌توان دریافت که بیدل نیز به شش جهت وصول به خورشید حقیقت و رهایی
می‌اندیشید، نه صرفاً آفتاب آسمان.

همچنین، بیدل ترکیب «نفس دزدیدن» را بارها به کار برده و مقصود وی ضبط و
تزکیه نفس بوده است.

حاصل از هستی موهوم نفس دزدیدن این قدر بود که از آینه احسان کردیم

نفس دزدیدن را هم می‌توان با «حبس نفس» و هم با «تمرکز نیروی معنوی» در
مکتب فوق‌الذکر قیاس کرد.

اشاره به تغیر و ناپایداری اشیاء از اندیشه‌های بوداست:

نفس عالمی دارد اما چه حاصل دو دم بیش پرواز بسمل نماند

در این دو بیت هم می‌توان به وضوح رد پای اندیشه‌های بودا را جستجو کرد:

نشان گیر از گرد عنقا سراغم به آن نقش پای که در گل نماند

برد شوق اگر لذت نارسیدن اقامت در آغوش منزل نماند

به نظر نگارنده، مفاهیمی از قبیل هیچ، عدم، حیرت و مفاهیم مشابه را می‌توان نتیجه

اثرپذیری بیدل از اندیشه‌های مطرح در مکاتب معنوی هند دانست، نه چنان که برخی از
ماتریالیست‌ها می‌پندارند، معلول نگاه نیهیلیستی و هیچ‌انگارانه بیدل!

ذکر این نکته نیز ضروری است که در عین حال که بودیسم و هندویسم، تأثیر

انکار ناپذیری بر شعر و اندیشه بیدل داشته، اما در نهایت، شهود و استنتاجات عرفانی و

بینش وی، مبتنی بر آموزه‌های عرفان توحیدی است نه «همه خدا انگاری»^۱ و نظام چند خدایی شرقی.^۲

نکته مهم دیگری که در درک شعر بیدل باید مورد توجه واقع شود، قرائت هرمنوتیکی و درک چند بعدی از شعر بیدل است؛ دلیل این امر نیز واضح است؛ بیدل به شهادت آثارش از معدود شاعرانی است که اندیشه‌هایش در لایه‌های متعدّد و متنوع معنایی، پیچیده و پنهان شده است و فهم ابعاد شعر وی بدون توجه به این نکته امکان ناپذیر خواهد بود.

شعر بیدل را باید بارها و بارها خواند چرا که در هربار خواندن معنایی دیگر را متجلی نموده و مشام مخاطب را از عطر شگفت و غریبی که گویی از بهارهای گم شده در پرده‌های غیب وزیده است، سرشار می‌سازد.

منابع

۱. آشتیانی، سید جلال‌الدین: شرح مقدمه قیصری، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ۱۳۶۵ ه.ش.
۲. افلاطون: جمهور، ترجمه فواد روحانی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، چاپ دوم ۱۳۴۲ ه.ش.
۳. بدوی، عبدالرحمان: مقدمه بر فضائح الباطنیة ابو حامد غزالی، قاهره، ۱۳۸۳ ق/ ۱۹۶۴ م.
۴. بیدل دهلوی، میرزا عبدالقادر: کلیات بیدل، به تصحیح خال محمد خسته و خلیل‌الله خلیلی، به اهتمام حسین آهی، چاپ مروی، تهران، چاپ دوم ۱۳۶۸ ه.ش.
۵. حسینی، حسن: بیدل، سپهری و سبک هندی، نشر سروش، تهران، چاپ دوم ۱۳۷۶ ه.ش.

1. Pantheism.

۲. به عنوان نمونه از تفاسیر ناصواب از بیدل ر.ک به:

مومنوف، ابراهیم: نظریات فلسفی میرزا عبدالقادر بیدل، سمرقند، ۱۹۴۶ م. در این کتاب مؤلف کوشیده است که مفاهیمی چون تناسخ، پانته‌یزم و... را مطرح کند، اما ابیات و شواهد مورد ارجاع، هیچ ارتباطی مستقیمی با این مفاهیم ندارند!

۶. حسینی طهرانی، سید محمد حسین: مهر تابان، انتشارات باقرالعلوم، تهران، بی تا.
۷. زرین کوب بروجردی، عبدالحسین: با کاروان حله، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، چاپ دوازدهم ۱۳۷۹ ه.ش.
۸. شفیعی کدکنی، محمد رضا: "بیدل دهلوی"، مجله هنر و مردم، دوره ۷، ش ۷۴-۷۵، آذر و دی ۱۳۴۷ ه.ش.
۹. صدرالدین شیرازی، محمد: الاسفار الاربعه، منشورات مصطفوی، قم، ج ۲.
۱۰. صدرالدین شیرازی، محمد: شرح رساله المشاعر، به تصحیح سید جلال الدین آشتیانی، امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۶ ه.ش.
۱۱. لوئیس، برنارد: تاریخ اسماعیلیان، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران، ۱۳۶۲ ه.ش.
۱۲. مؤمنوف، ابراهیم: نظریات فلسفی میرزا عبدالقادر بیدل، سمرقند، ۱۹۴۶ م.
۱۳. رسائل اخوان الصفا و خلان الوفا، ۱۲ جلد، دار صادر، بیروت، ۱۳۷۷ ق/ ۱۹۵۷ م.